

انقلاب اسلامی ایران، هسته فرهنگی بیداری اسلامی

سید مجتبی نعیمی^۱

بیداری اسلامی و تغییر در ماهیت مفهوم ابرقدرت

اگر نگاهی اجمالی به نظریه‌های موجود در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بیندازیم، متوجه می‌شویم که در اکثر این نظریه‌ها، برای نظام بین‌الملل حالت‌هایی از نظم را متصور شده‌اند که وجه مشترک همه آنها وجود عنصری به نام «ابر قدرت» در ساختارهای مختلف جهانی است.

از مهم‌ترین نظام‌های ترسیم‌شده در نظریه‌های عموماً امریکایی روابط بین‌الملل، می‌توان به نظام مبتنی بر یک قطب، نظام مبتنی بر دو قطب و نظام چندقطبی اشاره کرد. در نظام تک‌قطبی که برقراری و استیلای بر آن از آرزوهای ایالات متحده بوده و در صحنه بین‌المللی چنین نظامی کمتر روی تحقق به خود دیده و بنابر دیدگاه‌هایی اصلاً محقق نشده، یک کشور ابر قدرت جایگاه مدیریت جهانی را تصرف کرده و با کنترل آلترناتیوهای مختلف مؤثر بر روی رفتار سایر کشورها، سعی می‌کند تا منابع جهانی موجود را به سمت تأمین منافع به‌ظاهر ملی، ولی در اصل، تأمین منافع الیگارش‌ی حاکم

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





بر آن ابرقدرت، هدایت کند.^۱

این نقش آفرینی ابرقدرت گونه، در نظامات دوقطبی و چندقطبی نیز دیده می‌شود با این تفاوت که کمیت ابرقدرت‌ها با توجه به شرایط جهانی متفاوت بوده ولی در کیفیت ایشان تغییر ماهوی خاصی رؤیت نمی‌شود؛ در نتیجه، آن چیزی که در نظام معنایی ماتریالیستی باعث می‌شود تا ما کشوری را به مثابه یک ابرقدرت تصور کنیم آن است که وی بتواند با توسل به منابع و ابزارهای مالی و نظامی، سایر کشورهایی را که به وی متصل شده‌اند و خود را در ذیل آن ابرقدرت تعریف کرده‌اند، یا با روش‌های مسالمت‌جویانه یا با توسل به جبرهای ناشی از فشارهای اقتصادی و نظامی (که غالباً ترس چنین رفتارهایی در پس روش‌های مسالمت‌جویانه نیز وجود دارد) در جهت سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی خویش هماهنگ کند.

به نظر می‌رسد مدل «مرکز - پیرامون» که در ادبیات توسعه به کار می‌رود و مولود چهارچوب فکری نظریه‌های وابستگی است، به نحو مؤثرتری به معرفی نقش یک ابرقدرت اشاره می‌کند. همان‌طور که در این مدل عنوان می‌شود، ساختار به‌اصطلاح توسعه کشورهای جهان به این شکل است که عموماً یک کشور صاحب توانایی‌ها و ابزارهای بالقوه توسعه‌یافته و سایر کشورها برای نیل به آرمان توسعه باید وابسته به این کشور و یا همان «ایده‌آل پیش‌رو» باشند^۲ و همانند اقمار یک سیاره، برای حفظ حیات و ارتقای خود، در مداری حرکت کنند که آن مرکزیت برای ایشان ترسیم کرده است. به عبارت دیگر، ابرقدرت سعی می‌کند تا با حفظ و ارتقای منابع و ابزارهای خود، نقش آن متروپل یا مرکزیت را بازی کند و سایر کشورهای موجود را به گونه‌ی وابستگی درآورد که همچون قمرهای یک کره کهکشانی، به وی محتاج بوده و می‌بایست در مسیرهای تعیین‌شده توسط وی گام بردارند. در این میان آن چیزی که از همه مهم‌تر است، توجه به جنس تعامل ابرقدرت یا متروپل با سایر کشورهای قمر فام است. تعاملی که از سر سیاست‌های تشویقی یا تنبیهی مالی - نظامی است و کشورهای اقمار، یا از روی رضایت یا از روی اجبار، تحت تأثیر توان اقتصادی و ماشین جنگی کشور متروپل قرار گرفته و در ذیل آن دست به تعریف از خود، هویت‌سازی و سازندگی می‌زنند. البته در ادامه این تعامل و پس از برقراری رابطه وابستگی، یکی از اساسی‌ترین و در عین حال آسیب‌زاترین وظایف ابرقدرت، بحث پشتیبانی کشورهای وابسته یا اقمار است.

۱. سید عبدالعلی قوام، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ص ۱۱۸-۱۱۶.
 ۲. احمد ساعی، توسعه در مکاتب متعارض، تهران، قومس، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶-۱۳۷.

با وقوع حوادثی که از زمستان سال گذشته (روزهای ابتدای سال ۲۰۱۱) در کشورهای عربی رخ داده و از آن تعبیر به «بیداری اسلامی» می‌شود، به نظر می‌رسد شاهد تغییر ماهوی در مفهوم ابرقدرت هستیم و با مکانیسم دیگری از مرکزیت یافتن در نظام بین‌الملل مواجه شده‌ایم که تفاوت‌های بنیادی با آن چیزی دارد که در ذهن ما از مفهوم متروپل جهانی نقش بسته است

کشور مرکز یا همان متروپل، باید تا حد امکان و با رعایت مقوله توزیع متناسب قدرت در بین اقمار خویش، به پشتیبانی و تزریق مالی-نظامی کشورهای وابسته اقدام نماید. علت لزوم این وظیفه به نمایش درآوردن توانایی‌های ابرقدرت و تداوم نقش مرکزی آن، مدیریت کشورهای اقمار و تقویت ایشان در برابر نیروهای مخالف مربوط است. به این معنی که ابرقدرت

باید به دول تحت سیطره خویش، سطوحی از خدمات را رایج کند تا اولاً؛ نشان دهد که همچنان از قدرت پیشین بهره برده و لیاقت پابرجا بودن در نقش تسخیری را دارد؛ ثانیاً بتواند از طریق این تزریق‌ها و جابه‌جا کردن توانایی‌های اقمار وابسته، ایشان را مدیریت کند و کنترل فرمانطقه‌ای خود را استمرار بخشد و ثالثاً با قرار دادن آنها در خط مقدم مبارزه با دشمنان احتمالی و افزایش عمق استراتژیک خود، به این طریق از آنها پشتیبانی کرده و خود را از آسیب‌های موجود در امان نگاه دارد.

همان‌طور که اشاره شد، این وظیفه با اینکه اجتناب‌ناپذیر بوده و در ذات جایگاه ابرقدرتی نهفته است، اما در عین حال پاشنه آشیل چنین کشورهایی نیز قلمداد شده و از زمانی که کشورهای مرکز شروع به پشتیبانی از اقمار خود می‌کنند، گویی ذره ذره گوری هم برای خود می‌کنند و با بیشتر شدن این تزریق‌ها به مرگ تدریجی و گریزناپذیر خویش نزدیک‌تر می‌شوند. مؤید این مطلب چیزی نیست جز نظریه پل کندی که در کتاب *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ* به آن پرداخته است.

پل کندی درباره چرایی وقوع این پدیده می‌گوید:

هر قدرت بزرگی، به همان نسبتی که ترقی می‌کند برای حفاظت از منافع خود و دفع (یا شکست دادن) رقیبان، منابع بیشتر و بیشتری را به امور نظامی اختصاص می‌دهد. این امر تا زمانی که اقتصاد داخلی رشدی سریع داشته باشد مشکل ایجاد نمی‌کند، اما بعد از آن، باقی ماندن بر سر تعهدات استراتژیک و نظامی روز به روز دشوارتر می‌شود. از این رو، قدرت بزرگ در خطر سقوط و افول قرار می‌گیرد...^۱

۱. پل کندی، *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، علمی-فرهنگی، ۱۳۸۴، صفحه آخر.



قیام‌های متأخر در بلاد اسلامی از آن جهت مهم هستند که می‌بینیم در نزد ایشان پس از سال‌ها سکوت و رخوت، جنبندگی و حرکتی ظهور و بروز کرده و منافع قدرت‌های غربی که مبتنی بر این سکوت بود، دچار تهدید شده است

البته از آنجا که منابع موجود محدود و نیازها نامحدود است،^۱ خواه ناخواه مشکل مذکور رخ می‌دهد و چنین ابرقدرت‌هایی را به مرز ضعف نزدیک می‌کند. به عبارت دیگر، مکانیسم موجود در کسب جایگاه تعیین‌کنندگی در نظام بین‌الملل که مبتنی بر کسب، حفظ و ارتقای توانایی‌ها و ابزارهای مالی و نظامی بوده، چرخه ذاتی آمد و شد ابرقدرت‌های مختلف را در خود جای داده و با این روش‌های پایان‌پذیر، نمی‌توان معتقد به ابدی بودن مرکزیت داشتن کشور یا کشورهایی خاص در معادلات جهانی بود.

اما با وقوع حوادثی که از زمستان سال گذشته (روزهای ابتدای سال ۲۰۱۱) در کشورهای عربی رخ داده و از آن تعبیر به «بیداری اسلامی» می‌شود، به نظر می‌رسد شاهد تغییر ماهوی در مفهوم ابرقدرت هستیم و با مکانیسم دیگری از مرکزیت یافتن در نظام بین‌الملل مواجه شده‌ایم که تفاوت‌های بنیادی با آن چیزی دارد که در ذهن ما از مفهوم متروپل جهانی نقش بسته است. این مفهوم و مکانیسم جدید چگونه به وجود آمده و چیست؟

همان‌طور که می‌دانیم در چند کشور استبدادی عربی اتفاقاتی پیش آمده که شاید از لحاظ تئوری‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی رایج در محافل آکادمیک غرب به سختی بتوان نام «انقلاب» را بر روی آنها نهاد (چون برخی از فاکتورهای کلاسیک انقلاب در آنها به طور کامل دیده نمی‌شود) اما از لحاظ اهمیت رخداد این پدیده‌ها، دشواری‌های وقوع‌شان و تأثیرگذاری که در آینده می‌توانند داشته باشند، هم‌پای انقلاب‌های بزرگ دنیا پیش می‌آیند و بر این نظریه که دیگر دوران انقلاب‌های بزرگ به پایان رسیده و تنها باید از راه اصلاحات به فکر ترمیم مشکلات کشورها بود، خط بطلان می‌کشد.

قیام‌های متأخر در بلاد اسلامی از آن جهت مهم هستند که می‌بینیم در نزد ایشان پس از سال‌ها سکوت و رخوت، جنبندگی و حرکتی ظهور و بروز کرده و منافع قدرت‌های غربی که مبتنی بر این سکوت بود، دچار تهدید شده است. در نتیجه شاهد مداخله متضرران در قیام‌های پیش‌رو هستیم تا شاید بتوانند دست به مدیریت و کنترل این اتفاق‌ها بزنند و از این طریق، منافع خویش را از خطر باز دارند.

۱. طهماسب محتشم دولتشاهی، مبانی علم/اقتصاد، خجسته، ۱۳۸۳، مقدمه.

«اسلام خواهی» وجه مشترک و برچسب واحد تمامی این نهضت‌هاست که اینها را مانند قطعات مختلف یک پازل در کنار هم می‌چینند و به آنها هویت واحد می‌بخشد

دشواری نهفته در قیام‌های اسلامی از آن روست که بزرگ‌ترین تحولات ممکن برای یک نظام سیاسی در دل ساختارهایی از قدرت به وجود آمده که شدیداً متصلب و سخت بوده؛ و اینکه در بطن دیکتاتوری، گل انقلاب چندوجهی بروید، تداعی گر مشکلات احتمالی است.

اما این قیام‌ها نوید یک آینده روشن را برای ملل عربی مسلمان می‌دهد و می‌توان از همین حالا، تأثیر گذاری سیاسی این رخدادهای مهم را بر مناسبات بین‌المللی آینده دید. همین که پس از سال‌ها شاهد بیداری ملل خفته عربی هستیم و می‌بینیم که در سخت‌ترین شرایط اجتماعی، دست به یکی از بزرگ‌ترین اتفاقات ممکن در حیات تاریخی خود زده‌اند نشان‌دهنده به کار افتادن پتانسیل نهفته‌شده در این ملت‌هاست.

روح حاکم بر جنبش‌های بیداری اسلامی

آنچه در این قیام‌ها از اهمیت بسزایی برخوردار است، روح کلی حاکم بر آنهاست. اینکه دلایل وقوع این نهضت‌ها چه بوده و در بررسی آنها باید چه عواملی را مورد دقت قرار داد، سر جای خود محفوظ؛ اما آنچه بدیهی است، بازگشت به اصول اسلام و بازسازی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه با توسل به آن اصول، تنها بدیل انقلابیون فعلی کشورهای عربی است. به عبارت دیگر، «اسلام خواهی» وجه مشترک و برچسب واحد تمامی این نهضت‌هاست که اینها را مانند قطعات مختلف یک پازل در کنار هم می‌چینند و به آنها هویت واحد می‌بخشد. رهبر انقلاب در این باره می‌فرماید:

امروز روزی است که ملت‌های مسلمان به هویت اصیل و اسلامی خودشان برگشته‌اند. آنچه در درون ما از نیرو و عظمت و شکوه وجود دارد، ناشی از ایمان به اسلام و اعتقاد به قدرت پشتیبان الهی و اتکال به خدای متعال است؛ این است آن قدرتی که هیچ قدرتی بر آن فائق نمی‌آید؛ این را بایستی هر چه بیشتر در دل خودمان، در عمل خودمان تجلی ببخشیم.^۱

حال سؤالی اساسی در اینجا مطرح است و آن اینکه چه عاملی زمینه‌ساز شد تا این روح کلی، تبدیل به وجه مشترک نهضت‌های عربی پیش رو شود و بازگشت حقیقی به اصول

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی، ۱۳۹۰/۹/۶.





به نظر می‌رسد وقوع انقلاب اسلامی و پس از آن، استقرار جمهوری اسلامی در ایران و انتشار روحیه نهفته در آن به سایر ملل هم‌درد و هم‌گن از جمله ملت‌های عربی و مسلمان، باعث ایجاد چنین حالتی در ایشان شده و مردم این کشورها با الگو گرفتن از انقلاب اسلامی و تحت تأثیر کارنامه موفق جمهوری اسلامی در پیاده کردن نظام سیاسی مبتنی بر اصول اسلام، خواهان بدیلی دینی به جای نظام‌های گذشته خویش شده‌اند

اسلام و مطالبات دینی، ایده‌آل انقلابیون عرب گردد؟

به نظر می‌رسد وقوع انقلاب اسلامی و پس از آن، استقرار جمهوری اسلامی در ایران و انتشار روحیه نهفته در آن به سایر ملل هم‌درد و هم‌گن از جمله ملت‌های عربی و مسلمان، باعث ایجاد چنین حالتی در ایشان شده و مردم این کشورها با الگو گرفتن از انقلاب اسلامی و تحت تأثیر کارنامه موفق جمهوری

اسلامی در پیاده کردن نظام سیاسی مبتنی بر اصول اسلام، خواهان بدیلی دینی به جای نظام‌های گذشته خویش شده‌اند. این مسئله بارها در کلام رهبر انقلاب نیز مشاهده می‌شود:

آن مطلبی که من می‌خواهم عرض بکنم، در واقع شروع یک بحث است، که حالا این بحث را بعد خود شما جوان‌ها ان‌شاءالله در محافل‌تان باید دنبال کنید. در این شش، هفت ماه گذشته، من در چند سخنرانی به ثبات نظام و انقلاب اشاره کردم و گفتم که ثبات و استمرار و استقرار نظام جمهوری اسلامی از جمله مهم‌ترین عواملی بوده است که ملت‌های منطقه و ملت‌های مسلمان را امیدوار کرده و می‌توان گفت نقش مؤثری در ایجاد این حرکت عظیم اسلامی منطقه و آزادی و بیداری ایفاء کرده.^۱

یا در جای دیگری ایشان می‌فرمایند:

شک نکنید که فردای ملت ایران و امت اسلامی از امروز به مراتب بهتر است. همان مقداری که فاصله بین سی سال پیش ملت ایران و امروز است - یعنی اول انقلاب تا امروز - ببینید ملت ایران در همه عرصه‌های سیاسی و علمی و اجتماعی و غیره چقدر پیشرفت کرده است؛ بدانید فاصله بین پیشرفت سال‌های آینده با امروز، از این هم بیشتر خواهد بود. ملت، روز به روز پیشرفت خواهد کرد. حرکت ملت ایران در همه عرصه‌ها،

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۰/۵/۱۹.



حرکت توقف‌ناپذیری است و ان‌شاءالله بر خط درست و صراط مستقیم هدایت الهی و اسلامی و قرآنی پیش خواهد رفت. آینده ملت ایران، آینده روشنی است؛ و این بر دنیای اسلام و بر امت اسلامی اثر خواهد گذاشت و ان‌شاءالله ملت‌های مسلمان را روز به روز بیدارتر خواهد کرد.^۱

نکته‌ای در این میان قابل ذکر است و آن اینکه همین تأثیرپذیری نهضت‌های عربی از انقلاب اسلامی را می‌توان به عنوان مغری برای رهایی از اتهام تهی بودن این قیام‌ها از ایدئولوژی مشخص قلمداد کرد. به عبارت دیگر، از همان روزهای اول شکل‌گیری این نهضت‌ها، یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این قیام‌ها را نبود یک ایدئولوژی یا آرمان مشخص در این قیام‌ها عنوان می‌کردند و عموماً گفته می‌شد که انقلابیون عرب، می‌دانند که چه نمی‌خواهند ولی نمی‌دانند که چه می‌خواهند. اما به نظر می‌رسد نشئت گرفتن این نهضت‌ها از انقلاب اسلامی مؤید این مطلب است که نه تنها بیداری اسلامی رخ داده در بلاد عربی خالی از طرحی برای فردا نیست، بلکه این جنبش‌ها از یک چهارچوب مشخص در این حوزه بهره می‌برند و این همان مدل «جمهوری اسلامی» و «مردم‌سالاری اسلامی» است که تجربه موفق آن را در جمهوری اسلامی ایران به عنوان الهام‌بخش نهضت‌های اخیر شاهد هستیم و می‌توان این تجربه را به عنوان یک راهکار عملی موفق و امتحان پس داده، به سایر ملت‌های اسلامی تجویز کرد؛ چنان که در اظهارات اخیر بعضی از رهبران قیام مصر این عنصر اسلام‌خواهی و عدم تناقض آن با مردم‌سالاری به خوبی نمایان شد.

انقلاب اسلامی، مرکزیت جنبش‌های پیرامونی بیداری اسلامی

با عنایت به شرایط موجود و توضیحات بالا می‌توان ادعا کرد که در رابطه جمهوری اسلامی ایران با نهضت‌های اسلامی عرب، نوع جدیدی از رابطه «مرکز - پیرامون» در حال شکل‌گیری است که با نوع توضیح داده‌شده در بالا تفاوت ماهوی دارد. این نوع جدید از مرکزیت و همچنین کشورهای پیرامون آن، به هیچ‌وجه با شاخص‌های نظریه مرکز - پیرامون مدل‌های غربی سازگاری ندارد و دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. کشورهای پیرامونی در مرکزیت انقلاب اسلامی نه از روی اجبارهای پیدا و پنهان و بده‌وبستان‌های استعماری و استبدادی بلکه از روی خواست کشورهای پیرامون و بر مبنای منافع ملی و عقیدتی شکل می‌گیرد.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با هزاران نفر از بسیجیان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۲.

۲. اتحاد مرکز- پیرامون جدید اتحادی علیه دولت‌ها و ملت‌های دیگر نیست بلکه اتحادی مبتنی بر عدالت، عقلانیت، آزادی و معنویت است.

۳. اتحاد مرکز- پیرامونی جدید در جهان اسلام اتحادی با پشتیبانی مالی- نظامی نیست بلکه اتحادی با حمایت‌های معنوی، نرم‌افزاری و فرهنگی در درجه اول و تزییق‌های سیاسی- اقتصادی در گام‌های بعدی، می‌باشد.

پس می‌توان گفت یکی از ابعاد بیداری اسلامی اخیر، تغییر در مفهوم رابطه وابستگی کشورها و ملل به یکدیگر و حتی تغییر در مفهوم ابرقدرت است؛ به این معنی که در مناسبات جدید بین‌المللی به ویژه در سیاست‌های جدید بین‌الملل اسلامی شاهد روی کار آمدن نوع خاص و منحصر به فردی از ابرقدرت هستیم که این جایگاه را نه از روی معادلات مادی بلکه از سر توان فرهنگی و نرم‌افزاری خویش و میزان الهام‌بخشی‌اش کسب کرده و باعث شده تا ابرقدرتی مبتنی بر توان فرهنگی، بدیل و جانشینی برای ابرقدرتی مبتنی بر پتانسیل‌ها و ابزارهای مالی- نظامی گردد.

راهبردهای استراتژیک در نظام ابرقدرتی جدید اسلامی

آیا نظام ابرقدرتی جدید اسلامی مانند نظام گذشته آن، دارای نقطه افول نیست و نمی‌توان در شرایط جدید، موقعیتی را تصور کرد که در آن، کشور مرکز دچار ضعف شده و از جایگاه خود پایین بیاید؟ به نظر می‌رسد همان‌طور که در تجویز پل‌کندی برای ابرقدرت‌های مالی- نظامی جهان، مرکزیت داشتن در مناسبات بین‌المللی منوط به ارتقای توان داخلی و سپس تزییق آن به اقمار وابسته است، در شرایط جدید نیز تنها کشوری می‌تواند ابرقدرت فرهنگی جهان باشد و در رأس تصمیم‌گیری‌های جهانی قرار بگیرد که به فکر پشتیبانی فرهنگی و نرم‌افزاری کشورهای وابسته به خود بوده و به این منظور، دائماً در حال توان‌افزایی فرهنگی در داخل باشد.

به بیان واضح‌تر، حال که در شرایط موجود و به پشتوانه سی‌و‌اندی سال تبلیغ و گسترش امواج انقلاب اسلامی به سایر بلاد مسلمین و حتی کشورهای اروپایی و امریکا، ایران در حال تغییر مفهوم «ابرقدرت» و تبدیل شدن به «ابرقدرت فرهنگی» جهان است، موظف به حفظ این جایگاه می‌باشد؛ زیرا این کشور تنها پرچم‌دار اسلام است که در مقابل استکبار جهانی مقاومت کرده و خود را به این جایگاه رسانده است.

برای حفظ این مرکزیت نیز لازم است تا سایر ملت‌هایی که خود را تعلیم‌یافته مکتب انقلاب اسلامی می‌دانند، به طور دایمی از محصولات فکری- فرهنگی

آن برخوردار شده و تزریق شوند تا رابطه‌ی مرکز-پیرامونی فرهنگی شکل گرفته، استمرار پیدا کند. این کارویژه نیز زمانی رنگ تحقق به خود می‌بیند که جمهوری اسلامی ایران از لحاظ فرهنگی در داخل، از چنان تولید و چرخه فرهنگی پر توانی برخوردار باشد که بتواند از زیر بار مسئولیت‌های بین‌المللی جدید با موفقیت بیرون بیاید.

در مناسبات جدید بین‌المللی به ویژه در سیاست‌های جدید بین‌الملل اسلامی شاهد روی کار آمدن نوع خاص و منحصر به فردی از ابرقدرت هستیم که این جایگاه را نه از روی معادلات مادی بلکه از سر توان فرهنگی و نرم‌افزاری خویش و میزان الهام‌بخشی‌اش کسب کرده و باعث شده تا ابرقدرتی مبتنی بر توان فرهنگی، بدیل و جانشینی برای ابرقدرتی مبتنی بر پتانسیل‌ها و ابزارهای مالی - نظامی گردد

در نتیجه توجه به حوزه داخلی فرهنگ، جنبش نرم‌افزاری و تولید علم و معرفت و پوشاندن لباس هنر بر آن به منظور عرضه بهتر و مؤثرتر به جهانیان به خصوص کشورهای تازه بیدار شده اسلامی، در کنار داشتن نگاهی بین‌المللی به این مباحث، اساسی‌ترین کار نخبگان و فرماندهان و همه کسانی است که در قبال اتفاقات اخیر در ملت‌های اسلامی و حتی جنبش‌های رخداده در اروپا و امریکا احساس تکلیف می‌کنند. حال تکلیف ما به عنوان یکی از مردم این کشور مرجع چیست؟ یعنی تک‌تک ما ایرانی‌ها که امروزه به عنوان عامل اصلی بیداری اسلامی محسوب می‌شویم، برای حفظ این مرکزیت و مرجعیت، چه وظیفه‌ای داریم؟ دولت مردان ما و به خصوص مدیران، متولیان و نخبگان فرهنگی کشوری که قرار است آرمان و ایدئولوژی سایر کشورهای اسلامی را به عنوان مدلی اجرا شده، پیش چشم ایشان قرار دهند، در چه موقعیت حساسی قرار دارند و بایدها و نبایدهای امروزین ایشان چیست؟ شورای عالی انقلاب فرهنگی ما که در شرایط فعلی باید اصلی‌ترین و فعال‌ترین بخش کشور باشد اما هنوز در خواب به سر می‌برد، سینما، صداوسیما، دانشگاه و حوزه، وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات اسلامی، فرهنگستان‌ها و نگارخانه‌ها، مراکز موسیقیایی و سایر مراکز فرهنگی ما چه باید بکنند تا بتوانند اولاً جایگاه فعلی نظام ما را در بین ملل اسلامی حفظ کنند و ثانیاً تلاش کنند تا این جایگاه به یک جغرافیایی جهانی تعمیم پیدا کند؟

به نظر می‌رسد اصلی‌ترین کاری که همه ما باید در راستای موضوع فوق انجام دهیم این است که تکلیف‌مان را با «برای اسلام کار کردن» و «جهانی کار کردن» معلوم سازیم. برای اسلام کار کردن یعنی هر کس باید نیت خود را برای خدا خالص کرده و محتوای





فعالیت‌هایش را از جنس معارف اسلامی قرار دهد. اگر قرار است در این سرزمین آثار فرهنگی تولید شود (با توجه به شرایط موجود، کار فرهنگی کردن بر سایر فعالیت‌ها ارجح است) که معرف ایران اسلامی بوده و قابلیت تغذیه فرهنگی سایر ملل اسلامی را داشته باشد، لازم است تا آنهایی که دغدغه این چینی دارند، هم تکنیک انجام چنین کارهایی را در بهترین حد ممکن کسب کنند و هم معارف اسلامی را دقیق‌تر از قبل بیاموزند تا شاهد تکرار آثاری نباشیم که هیچ رنگ و بویی از اسلام نبرده اما داعیه تبلیغ آن را دارند (مثل خیلی از آثار سینمایی و تلویزیونی ما)؛ قطعاً چنین آثار فرهنگی، نه تنها هیچ کمکی به ایران اسلامی و کشورهای برخوردار از بیداری اسلامی نمی‌کند، بلکه می‌تواند در بلندمدت باعث ضعف و انحراف ایشان نیز شود.

جهانی‌کار کردن نیز یعنی از نوک بینی‌مان کمی آن طرف‌تر را دیدن و در فعالیت‌های فرهنگی‌مان به تجریش و ولنجک اکتفا نکردن؛ و نه تنها در پی دردها و آمال و نیازهای همه مردم ایران اسلامی بودن، که باید از امروز به طور خیلی جدی‌تر به فکر دل‌های مردم مسلمان مصر، لیبی، بحرین، یمن و سایر بیدار شده‌های اسلامی نیز بود. جهانی‌کار کردن یعنی به فکر تولید محصولات فرهنگی بین ملل اسلامی بودن و استفاده از همه پتانسیل جهان اسلام.